

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

... بعد می فرمودند که این، این قدر رکوع نمازش را طول می داد! خیلی! که طرف می آمد و می گفت یا الله، می رفت وضو می گرفت می آمد [و به نماز] می رسید! می گفت یا الله می رفت غسل می کرد می آمد! می گویند خیلی طول می داد! اصلاً من نمی دانم این چطور...! معروف بود. می گفتند یکی از این عربهای بادیه نشین می آمد...

... آقای سید کاظم حائری کارهایش مورد رضایت است. مثلاً یکی آقای خزعلی را گفته که حضرت گفتند ما این را دوستش داریم، راضی هستیم از او. در حالتی که اینها، مخصوصاً آقا سید کاظم حائری خب مسائلی دارد...

من گفتم تا خودم نبینم مطلب را، نمی توانم قضاوت بکنم. و غیر از آن خب دلیل هم هست و آن این است که حضرت و به طور کلی مقام ولایت، همه افراد را در هر شرایطی زیر حمایت و لطف خودش قرار می دهد به شرطی که عنادی در کار نباشد و حالا فرض کنید که از یک شخصی در یک بُعدی تأیید می شود...، و این خیلی مسأله مهمی است و اگر انسان به این نرسد خطراتی متوجه شخص می شود و برای همین همیشه مسأله ای که من مطرح می کنم این است که انسان باید با یقین حرکت کند، همیشه باید محکم باشد، [موضعش] محکم باشد و با یقین حرکت کند و الاً اگر یقین نداشته باشد، همین مسأله ای که مطرح شد، ممکن است یک دفعه با یک شبهه یک بنایی بریزد، یا اینکه قبل از اینکه بریزد در هر صورت طرف چند ماه سر کار باشد. این حداقل قضیه است دیگر.

این قضیه بود تا اینکه چندی پیش یک شخصی نوار آن مجلس را برای ما آورد، ما رفتیم در جایی که دستگاه پخش داشتند نشستیم و من نگاه کردم این قضیه را. اولاً آن چیزی که مطرح است که این بچه حالت صرع داشته و فلان، به نظر من این طور نبوده بلکه این بچه دچار یک مسائل روحی بوده. بچه یک بچه خیلی خوبی است، خیلی بچه با نوری است، حدود ۱۴ یا ۱۵ سالش است و اسمش هم سید حسین بود. برادر زاده این آقای حائری است. پدر این آقای حائری هم، پدر خوبی بود، من صحبتهایش را شنیدم دیدم خیلی صاف

و ساده و از همان طلبه‌های نجفی به تمام معنی ال‌کلمه که...، اصلاً کیفیت صحبت‌هایش نشان می‌داد که خیلی شخص صاف و ساده و خوش نفس و خوش باطنی است.

جریان ایشان از آنجا شروع می‌شود که حالاتی پیدا می‌کند و این حالات، حالات غیر عادی هست. اوّل با تهوع و اینها شروع می‌شود و اینها احساس می‌کنند شاید ناراحتی جهاز هاضمه پیدا کرده، به دکتر مراجعه می‌کنند و چیزی هم متوجه نمی‌شوند و یک قرصهایی به این می‌دهند، لابد از همان قرصهای ضد تهوع...
... تقلا می‌کند، گاهی موهای خودش را می‌کند و یک همچنین حالاتی، چیزی، سه یا چهار دقیقه طول می‌کشد بعد خوب می‌شود، دوباره دو ساعت بعد یک همچنین حالتی برایش پیدا می‌شود. اینها در شهر خودشان به دکترها مراجعه می‌کنند اینها چیزی نمی‌فهمند. می‌روند در طهران و در بیمارستانی بستری‌اش می‌کنند و خلاصه بعد از آزمایشات ممتد و...، طبعاً از مغزش نوار و اینها هم برداشته بودند، خلاصه می‌گویند این از نظر فیزیکی هیچ مشکلی ندارد و ما نمی‌دانیم چیست؟ سالم سالم است. نه مغزش مشکلی پیدا کرده نه... این بچه سالم سالم است. در همان بیمارستان هم حالش خیلی سخت و اینها می‌شده به طوری که اصلاً او را به این تختها می‌بستند که او خودش را نیندازد بیرون. خلاصه پدرش خیلی مستأصل می‌شود و او را می‌آورند به قم و خلاصه خیلی...!

تا اینکه یک مرتبه شب دهم ماه رجب که ولادت امام جواد علیه السلام این یک خواب می‌بیند. این خواب می‌بیند که یک شخصی سوار بر اسب آمد و خیلی هم نورانی بود، آنقدر نورانی بود که نتوانست چهره‌اش را ببیند. آن شخص به این گفت که تو تا مناسبت بعدی خوب می‌شوی. و آنها هم نمی‌دانستند که شب دهم شب ولادت امام جواد است. بعد این بلند می‌شود و این خواب خودش را برای پدر و مادرش تعریف می‌کند و پدر و مادرش خیلی [خوشحال] می‌شوند. مناسبت بعدی ۱۳ رجب بود ولی حالات این نه تنها خوب نمی‌شود بلکه شدیدتر هم می‌شود تا اینکه غروب ۱۹ رجب خیلی دیگر شدید شده بود. این احساس می‌کند خوابش می‌آید، می‌رود می‌خوابد و در خواب می‌بیند، البته می‌گفته در بیداری، احتمالاً بیداری بوده، حال مکاشفه‌مانندی بوده و حضرت امیر المؤمنین را می‌بیند، [و همین طور] امام حسن و امام حسین را. و بعد حضرت دستش را می‌گیرند و می‌گویند پا شو. بلندش می‌کنند و می‌گویند خوب شدی و ما هم می‌رویم دیگر. بعد این بلند می‌شود و خلاصه احساس می‌کند مسئله‌ای نیست و این می‌گوید من چه موقع می‌توانم شما را ببینم؟ حضرت می‌فرماید من بیست و یکم ماه رمضان می‌آیم.

این دیگر به کل خوب می‌شود، مسائلش تمام می‌شود. به طوری که اینها می‌گفتند در بیست و چهار ساعت، هشت بار این طور می‌شد. و اینها همین طور منتظر بودند برای شب بیست و یکم که گفته بودند دوباره مرا می‌بینی و اینها. پدرش هم این قضایا را برای برادرش و آقای خزعلی و... نقل می‌کند. آنها هم می‌گویند

ما شب بیست و یکم می‌آییم خانه شما ببینیم چه می‌شود. شب بیست و یکم می‌آیند و ویدئو و فیلم می‌آورند که از جریان عکس بردارند و همچنین عکس امیرالمؤمنین را هم بردارند!

یک شخصی روضه‌ای می‌خواند و خود آقای خزعلی هم صحبت می‌کند و بنده خدا خودش هم منقلب بوده و فلان و توسل و از این حرفها، و خود آقای خزعلی هم قرآن به سر می‌گیرد. یک جمعیتی حدود بیست و پنج نفر آنجا جمع شده بودند، پدرش بود، عمویش هم بود، همین آقای سید کاظم حائری، و چند تا روحانی دیگر هم بودند. تا اینکه این آقای خزعلی بک یا الله را می‌گوید، بعد الهی بمحمد تا می‌رسد به الهی بعلی، یک دفعه حال این بچه عوض می‌شود و تغییر می‌کند. اصلاً حرکات چهره‌اش عوض می‌شود و السلام علیک یا امیرالمؤمنین می‌گوید و چشمهایش یک جور می‌شود و اینها متوجه می‌شوند که قضیه اتفاق افتاده. و قشنگ آنجا نشان می‌دهد که این بچه حالش عادی نبوده و خلاصه یک کارهایی می‌کند و بعد هم یک مدتی طول می‌کشد و خیلی آنها منقلب می‌شوند و به سر و کله‌شان می‌زنند و...

وقتی که به حال می‌آید از یک سری مسائلی از او سؤال می‌کنند، از جمله اینکه می‌گویند حضرت چه گفت؟ می‌گوید حضرت گفت من از همه این جمع راضی هستم، اینها از شیعیان من هستند و... می‌گویند حضرت دیگر چه گفت؟ می‌گوید حضرت گفت من از آقای خزعلی راضی هستم، ایشان برای ما خیلی صحبت کرده. از عمویت هم راضی هستم، از پدر و مادرت هم راضی هستم و یک همچنین چیزهایی. و این خانه هم خانه متبرکی هست با گناه خرابش نکنید. انگار یک چیزهای دیگری هم بود، این که توسل کنید مریضه‌ایتان شفا پیدا کنند، توسل به حضرت ابوالفضل، حضرت عباس، و فلان نوحه را بخوانید، این نوحه در بین ما عربها شایع است...

حالا صحبت در این است که... من می‌خواستم این قضیه را بگویم برای [این که این مطلب را بیان کنم]، فرض کنید مثلاً گفتند من از این راضی هستم، از آن راضی هستم، در حالی که ما قطعاً می‌دانیم الان این کار یک کار خلافی است که [مثلاً این فرد الان دارد انجام می‌دهد]. [چطور می‌شود این دو [مطلب را] جمعش کرد؟] یکی این که فرمودند من از فلانی راضی هستم و یکی هم این که مثلاً می‌بینیم همین فرد الان دارد کار خلافی را انجام می‌دهد. چطور می‌شود اینها را با هم جمع کرد؟ [از یک طرف مشخص بود که بچه عادی نبود. شما اگر این فیلم را بدست بیاوردید و نگاه بکنید می‌بینید این بچه اصلاً حالش عادی نیست، یعنی من قطع دارم این بچه تحت عنایت حضرت واقع شده است. خب مریضی‌اش خوب شد دیگر. اینها خیال می‌کردند مریضی‌اش صرع و اینها بوده ولی صرع نبوده. در تحت بعضی از شرایط انسان اینها برایش واقع می‌شود. اینها چون در مسئله عرفان و اینها نیستند خیال کردند که مغزش خراب شده یا مثلاً جتنی از اجنه و... و این یک دورانی این طور بوده و آن دوران را طی کرده. دورانی تحت تاثیر بعضی از جذبات روحی واقع

شده و...، اصلاً مرخصی نبوده و علی‌ایّ حال بالاخره تمام شده، این چیزی که هست و خودش هم دید و از این حرفها. مسئله، مسئله قابل توجیهی نیست. این یک قضیه واقعی است. مشخص است. حضرت هم عنایت دارد. شب بیست و یکم هم هر جا مجلسی باشد حضرت آنجا حضور دارد دیگر نه اینکه...، حالا در آنجا اگر این بچه هم نبود باز حضرت در آنجا عنایت داشت. هر جا مجلس صفایی باشد، اصلاً نفس آن صفا، عبارت از حضور ولایت است دیگر. بدون او اصلاً توجهی پیدا نمی‌شود. اینی که شما توجه پیدا می‌کنید چون او حضور دارد توجه پیدا می‌کنید، اگر نباشد اصلاً توجهی نیست. یعنی آن جنبه‌ی علی دارد نه اینکه حالا حضرت در آن موقع آمدند، نه، منتهی در آن موقع حال بچه نسبت به این قضیه و مسئله عوض شد، یعنی یک توجه بیشتری حاصل شد، خب همین الهی بعلی هم خودش شاید سببی بوده و ضمیمه به اینها شده. خب این مطالبش مطالب عادی است. ولی در اینکه بچه این طور شد و مشخص شد که حالش حال عادی نیست این چیست؟ چند دقیقه‌ای هم طول کشید و بعد حالش عادی شد و آن مطالبی را هم که گفته بود خلافی در آنها نبود حتی بعضی از آثار را هم از قبل پیش بینی می‌کردند که محک بزنند، دیدند درست در آمد، قبلاً قرآن کوچکی به او داده بودند بخاطر جهاتی که دیدند درست در آمد یعنی...

ولی صحبت در این است که با این حرفها چطور درست در آمد؟ حالا اگر قرار باشد که ما باشیم و این قضیه. خب چی می‌شود؟ اگر حضرت بگویند من از طرف راضی هستم یعنی چه؟ یعنی طرف اگر خمر هم خورد دیگر اشکالی ندارد! ولی این نیست قضیه. صحبت در این است که اگر کسی معاند نباشد و لو اینکه کاری بکند که اشتباه هم باشد، خب این معفو است، این اشکال ندارد. حضرت می‌فرمایند شما از شیعیان ما هستید دیگر و ما از شما راضی هستیم. خب مقتضای لطف اینها همین است که بگویند ما راضی هستیم و...، اما این نه اینکه دلیل است بر اینکه انسان بر این اساس باید هر قضیه و مطلبی را بسنجد، یعنی این نتیجه بر این مقدمه بار نمی‌شود. و این اشکالی که پیش آمده برای این است که نتایجی را که اخصّ از مقدمه است بر مقدمه بار می‌کنند. لذا انسان نباید از آن معیار و میزان خودش تخطی بکند. انسان باید معیار و میزان را همیشه نگه دارد.

سؤال: ...؟

جواب: نمی‌دانم یک همچنین حرفی را زدند یا نه، اگر در هر صورت بوده که خب بله هست دیگر.
سؤال: در قضیه آیت الله؟ نجف که ملاقات با امام زمان می‌کند، سه تا مسأله امام از او می‌پرسند که او جواب خلاف می‌دهد

جواب: این، جواب خلاف می‌دهد؟

سؤال: بله او جواب خلاف می‌دهند و امام جواب درست را به او می‌گویند و بعد او در فکر می‌رود.

در اینحال حضرت به پشتش می‌زنند و می‌فرمایند انتم مقضی^۳، یعنی شما کارتتان را انجام بدهید. این قضیه هم مثل همین است دیگر.

جواب: بله دیگر شما باید وظیفه‌ات را انجام بدهی.

اگر قرار بر این باشد که طرفِ ائمه همه باید معصوم باشند! همه بروند پی کارشان! اینها با ما گناهکارها طرف هستند دیگر.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ